

انز عرفه تا عاشورا

صحرا پر از خدا بود و آکنده از نفس‌های گرم و سوزان حسین

حسین با جامه سفید احرام، حسین با دست‌های بلند دعا
حسین با عطش عاشقانه رینا، حسین بود و صحرا

دو صحرا روبه‌روی هم. یکی صحرای عرفات و دیگری صحرای نینوا
یکی صحرای سوزان و دیگری صحرای سوخته
یکی صحرای بی‌آب و دیگری صحرای بی‌تاب

یک صحرا که در امتداد به کعبه سنگی می‌رسید و دیگری به قبله دلتنگی
کعبه‌ای در سینه حسین که خدا در آن روشنایی و رحمت می‌پراکند
حسین ایستاده بود. روی در روی دوست
دل فرا روی کعبه.
دو کعبه رویاروی هم
کعبه پاکی از خشت و گل، و کعبه چاک
چاکی از خون دل.
دو آینه در برابر هم، که خدا را تا بی‌نهایت انعکاس می‌داد
حسین روی درآینه داشت؛ روی در تماشای خدا

حسین، بنده مطلق، حسین، مسافر حق...
پس، از میان دو صحرای بلند حقیقت، آن‌را برگزید که در فاصله‌ای نزدیک‌تر به دوست می‌رسید
نینوا
و دلش کعبه تیره‌های جهان شد.
و خیمه‌های خون در سینه‌اش آتش گرفت
تا از میان آن ابراهیم بشکفت
گل در گل
سبز در سبز و خوشه در خوشه
حسین...

های تو

روزی که عطر سلام پیچید

مریم راهی

«ستایش خدای را سزااست که در یگانگی‌اش بلندمرتبه و در تنهایی‌اش به آفریدگان نزدیک است. همو که صنعتش استوار و آفرینش زیباست. او پادشاه هستی‌ها، چرخاننده سپهرها و رام‌کننده آفتاب و مهتاب است که هریک تا اجل معین جریان یابند. او پرده شب را به روز و پرده روز را که شتابان در پی شب است، به شب پیچد. یکتا و بی‌نیاز است. همتایی بر او نیست. اوست خداوند یگانه و پروردگار بزرگ.

من بسیار می‌ستایم و جاودان سیاسی می‌گویمش بر شادی و ماتم، و بر آسایش و سختی. به او و فرشتگان و نبشته و فرستاده‌هایش ایمان دارم، به حکمش تسلیمم و به سوی خشنودی‌اش در شتاب. اکنون به بندگی خویش و پروردگاری او گواهم. پس وظیفه خود را در آن چه به من وحی شده به انجام می‌رسانم میاد که کسی از سوی او عذابی مرا فرود آید که کسی یارای دورساختن آن از من نباشد هرچند توانش بسیار و دوستی‌اش با من خالص باشد؛ زیرا که خدایم فرموده اگر آن‌چه درباره علی نازل کرده را به مردم نرسانم به رسالت عمل نکرده‌ام.

پس آن‌گاه خداوند چنین وحی‌ام فرستاد: «به نام خداوند همه مهر مهرورز، ای فرستاده ما! آن چه از سوی پروردگارت درباره علی و خلافت او، بر تو فرود آمده ابلاغ کن که او تو را از آسیب مردمان نگاه می‌دارد.»

هان مردم! همانا جبریل سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام، پروردگارم - که تنها او سلام است - و فرمان آورد که در این مکان به پاخیزم و بر سیاه و سفید اعلام کنم که علی بن ابی‌طالب، برادر، وصی و جانشین من در میان امت و امام پس از من است. جایگاه او نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی است لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود.

و من از جبریل خواستم که از خداوند سلام اجازه کند و مرا از این مأموریت، معاف فرماید زیرا که کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و دسیسه ملامت‌گران و مکر مسخره‌کنندگان اسلام را می‌دانم.

هان مردم! بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می‌کنند و بر صحرائشینان و شهروندان و بر عرب و عجم و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و بر هر یکتاپرست، لازم شمرده است.»

»

آن‌ها که تو آن روز بر زبان آوردی وحی بود، کلام خدا بود. جبریل با سینه‌ای متبرک بر زمین نازل شد، پیام الهی را بر تو وحی کرد و تو آن را بر همگان ابلاغ کردی.

انسان از این رحمت الهی که خدا نصیص کرده است، همان که علی را وصی تو و صاحب اختیار او قرار داده، بسیار شادمان است. اما غمی بر سینه دارد و سؤالی آزارش می‌دهد که پس چرا این‌گونه شد؟

مگر خداوند سلام نفرمود که تو رسول مایی؟ مگر تو نگفتی که علی، وصی من است پس از من؟ مگر تو آن روز...

اما افسوس که حکمت الهی چیز دیگری است. مگر خدای جهانیان در سوره یاسین نفرمود که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر بر شمرده‌ایم.»؟ و مگر تو این را نگفته‌ای که هیچ دانشی نیست مگر این که خداوند آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی ضبط کرده‌ام؟ برهان تا چه اندازه؟ حجت تا چه حد؟ پس چیست حکایت سقیفه؟

تو آن روز در غدیر خم سفارش کردی مردم را به اطاعت از علی، و می‌دانستند مردم که او همان است که در رکوع زکات می‌دهد و با ایمان‌ترین است. فرموده بودی که از مخالفت با علی بهراسید وگرنه در آتشی خواهید شد که آتش‌گیره آن مردمانند و سنگ که برای حق‌ستیزان آماده شده است، و برخی از میان مسلمانان تا همین امروز به سفارشت عمل کرده‌اند. درود بر تو، وحی الهی را واضح بیان فرمودی برای تمام مسلمانان. افسوس که عیب از گوش‌های ناشنوای قوم بشر بود که هر چه دلش خواست شنید و هر چه دلش نخواست نشنید.

مجازات قاتلان ولایت چیست؟

کفر، همین است که آن‌ها را به مخالفت واداشت. همین کفر باعث می‌شود که آن‌ها در روز قیامت به‌خاطر کوتاهی‌کردن



سیمافای

مرانزنگاه

می‌زنم؛ با لذایذ دنیا مطابقت می‌دهم و زیر دندان‌هایم مزه‌مزه می‌کنم.

تو تنها می‌گذاری. نهیب می‌زنی، تکلم می‌دهی. مرا به خودم می‌آوری؛ «اذا زلزلت الارض زلزالها»^۱، «اذا السماء انفطرت»^۲ می‌گویی و باز می‌گویی... از خورشید گرفتگی بزرگ و از کوه‌هایی که همچون پنبه خالاجی می‌شوند و از کدر شدن ستاره‌ها و از ذوب شدن سنگ‌ها و از...

برافروخته می‌شوم، وجودم شعله می‌کشد آن‌گاه که خبر می‌دهی از عقده‌گشایی هرچه زبان بسته است و می‌گویی از «حصل ما فی الصدور»^۳

بندبند تتم به رعشه می‌افتد. خیس‌خیس می‌شوم؛ گویی بارانی از شرم و حقارت بر من باریده است.

به سجده می‌افتم؛ وای بر من اگر تو با من نباشی، من مصداق آیه «كُلَّالْاَنَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ»^۴ می‌شوم. ای حبل نجات، ای اعجاز رسول ﷺ من هر روز به دیدارت می‌آیم، چون تاب عذاب و دشواری را ندارم. من طاقت تنها ماندن و سوختن را ندارم و توان تحمل حمیم و زقوم را.

پس با من بمان و نگاه کن که محتاج نگاه توام.

۱. اسراء: ۹.
۲. جاثیه: ۲۹.
۳. نمل: ۶۲.
۴. توبه: ۱۰۰.
۵. همان.
۶. الزلزله: ۱.
۷. انفطارت: ۱.
۸. عادیات: ۱۰.
۹. اعراف: ۱۷۹.

مرا نگاه کن که نگاهت را دوست دارم؛ چون از نگاه تو می‌فهمم که چقدر غریب و تنها می‌باشم. تو را زمانی لمس می‌کنم که از هیاهو و قیل و قال کلاس‌ها و راهروهای بی‌روح و کوچه‌های بی‌رحم و روشنفکرانه علوم بشری با دستانی خسته از خطا باز گشته‌ام.

تو را می‌خواهم که آرام‌بخش و تسکین‌دهنده «افکار مضمحل»، «روح مضطرب» و «اندام مرتعش» باشی.

تو را لمس می‌کنم و می‌بوسم تو را که «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم»^۵ و «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق»^۶

به همراه اشک‌هایم با زمزمه «اَمِنْ یَجِیبُ»^۷ به التماس می‌افتم تا تو با من سخن بگویی و چشم‌پوش خطاهایم شوی. چه مهربان از «جنات تجری تحتها الانهار»^۸ و «رضی الله عنهم و رضوا عنه»^۹ می‌گویی؛ چه زود آرام می‌گیرم و به آغوش پناه می‌آورم. تو را بر سینه‌ام می‌فشارم تا شرح صدی در من پدید آید.

تو در رگ‌های من جاری می‌شوی و من باز می‌بوسم تو را و تو برایم نجوا می‌کنی؛ از هم‌صحبت‌های مطهر و عاری از گناه می‌گویی؛ از افرادی که زیر سایه درختان بر سریرها تکیه زده‌اند.

از «تین و زیتون» می‌گویی و از «رمان».

گاه در تشبیه به خطا و اشتباه می‌افتم، زیرا هنوز یاد نگرفته‌ام زبان تو را و هنوز مستخر کوچه‌های هیجان و در بند نفس خویشم. گلبرگ‌هایت را ورق



در حق هم‌چو خدا افسوس می‌خورند. حیف بر قلبشان، که به جای اینکه حرم‌الله باشد، حرم ابلیس شد.

به این عهدشکنان چه باید گفت؟ کیستند این رفیقان نارقیق؟

ای محمد، رسول خدا! دین تو با ولایت علی تکمیل می‌شود و آن‌که علی را نپذیرد بی‌دین از دنیا می‌رود. بدا به حال این دنیا و آن دنیای مخالفان و منکران ولایت وصی تو، علی بن ابی‌طالب.

وقتی عبادت، نماز، روزه، حج، جهاد، و زکات بدون علی، چون پر کاهی بی‌ارزش است، پس چرا بدون علی بودن؟ وقتی ولایت علی بن ابی‌طالب حصار است که ایمنی می‌دهد از عذاب، پس چرا به این حصار داخل نشدن؟

*

سپاس پروردگار سلام را، که رحمتی چون تو بر من و بر تمام عالم عطا فرمود و آن پس علی را که هر دو از نوری واحد هستی، وصی تو قرار داد تا اگر از بدنامی از نور علی محروم مانم، آتش به دامن خود دراندازم و از زیانکاران شوم. و اگر از نیکانم به نور علی راه را از چاه بازشناسم، گل بر سر زخم و از رستگاران شوم.

تهنیت باد بر تو ای رسول خدا که چه شایسته، رسالتت را در حج آخر به پایان رسانیدی. و تهنیت باد بر وصی تو با علم فراوانی که خدایش عنایت فرمود و هر روز نیز بر آن افزود.